پیشِ ۲

گمگشته فعالین فرهنگی

گردآورندگان:
ملیکا پرتابیان
فاطمه احمدی سَکُل

فهرست مطالب

مقدمه ۱

الهیات هنر ۳

جمع اضداد ۸

آری اگرما ۱۱

مقدمه

بسم الله نور سماوات و الارض

الحمدلله که توفیق شد تا شماره دوم از سلسله جزوات یابش به رشته تحریر در بیاید و حاصل بررسی های جزئی و تلاش عزیزانی که در کارگروه یابش زحمت می کشند، هادی مسیر باشد تا قایق فرهنگ پیمای جوانان پر شور و خلاق انقلابی را به هدف حقیقی که همان ترسیم و به منصه ظهور گذاشتن تمدن نوین اسلامی ست؛ برساند. ان شاءالله

در شماره اول به ماهیت فرهنگ و یک توصیف کلی از مدیریت فرهنگی پرداخته شد. همان طور که پیشتر ذکر شد باید اجزای اصلی فرهنگ را شناخت و مورد اول آن هنر و رسانه بود که مقدمه ای تلخ و شیرین از این عضو ارزشمند بیان شد و در این شماره علاوه بر تکمیل چگونگی مدیریت فرهنگی از دیدگاه رهبر معظم انقلاب، به صورت دقیق تر و حتی عینی به این جزء خواهد پرداخت.

و من الله توفیق آبان ماه 1404

«فاطمه احمدی سَکُل»

اگر بخواهیم حق مطلب درباره "هنر" ادا شود نمیشود از سید الشهدای اهل قلم و هنر سخن به میان نیاید و چه بهتر است که او روایت کند و ما تلمذ کنیم؛ پس ابتدا با دیدگاه ایشان و شرحی که بر دیدگاه امام خمینی(ره) دارند هنر را درک کرده و سپس با بیانی که از کف جامعه نشأت دارد ادامه می دهیم :

ابتدا باید گفت که، حکایت آن‌ها که می‌خواهند کار فرهنگی کنند به کوهنوردانی مانند است که بخواهند به صخره‌های بلند صعود کنند و یا خلاف جریان آب شنا؛ کاری سخت و صبر طلب اما ممکن برای انسان؛ زیرا انسان در اصل وجود خویش با این عالم متحد است.در جهان امروز تلقی واحدی از «هنر» وجود دارد که خواه ناخواه به طور مستقیم یا غیرمستقیم، به همان اهداف مشترک نظام واحد سلطه جهانی استکبار منتهی می‌شود. هیچ یک از هنرهای هفت، هشت یا ده‌گانه و یا وسایل ارتباط جمعی از این حقیقت مستثنی نیستند؛ چه مستقیم و درکمال صراحت چون سینما و تلویزیون و چه پنهان و همراه با صراحت چون نقاشی و شعر و ادبیات.

با نابود شدن همه تمدن‌ها در تمدن غرب لاجرم همه صورت‌ها و قالب‌های هنریِ متعلق به تمدن‌های مختلف نیز نابود شده و یا در شرف نابودی است. شاهد صادق ما بر این مدعا وضعی است که اکنون سفالگری، سرامیک، معرق و مقرنس‌کاری، تذهیب، معماری ایرانی_اسلامی و ... درکشور ما یافته‌اند.

اکنون در جوامع انسانی و از جمله جامعه‌ی ما، هر فعالیتی خواه هنری و یا غیرهنری تنها در صورتی دوام و بقا خواهد داشت که از لحاظ اقتصادی «سودآور» باشد، و با توجه به تغییر ذائقه‌ی بشر، به تبع اشاعه فرهنگ غرب در سراسر جهان، پر روشن است که هیچ یک از هنرهای متعلق به تمدن ایرانی_اسلامی باقی نخواهد ماند مگر آنکه تحت عنوان محقرانه «صنایع دستی» مبدل شود به فعالیت کاملا اقتصادی و غیرخلاق و لاجرم غیرهنری، چرا که وقتی «خلاقیت» رخت بربندد «هنر» نیز به همراه او خواهد رفت. پس لازمه‌ی فرهنگ واحدی که در سراسر جهان اشاعه یافته، تلقی واحدی است از همه چیز و من جمله از هنر.

صورت ها و قالب‌های کار هنری نیز ضرورتا غربی است: شعر نو، شعر سپید، رمان نویسی، نقاشی، تئاتر، سینما و ... . البته تمدن غرب نیز نهایتا «دستاوردهای انسانی» است اما علم به این واقعیت از یک سو نباید باعث شود تا ما ضرورت‌های دیگر انسانی و فطری را که منجر به اختلاف فرهنگ‌ها، تمدن‌ها، زبان‌ها و آداب و رسوم می‌شود را فراموش کنیم و از سوی دیگر، هر چیز را به این عنوان که دستاوردی انسانی است نباید پذیرفت و اگر نه فسادی که اکنون در بر و بحر اشاعه یافته است نیز دست آوردی انسانی است!

در منظر پیام حضرت امام به مناسبت تجلیل از هنرمندان متعهد، آن‌چه که بیش از همه در چشم می‌نشیند، میثاقی است مبارک که حضرت ایشان میان «هنر» و «مبارزه» بر قرار ساخته‌اند، تا آن‌جا که فرموده‌اند: تنها به هنری باید پرداخت که راه ستیز با جهان‌خواران را بیاموزد(امام خمینی/صحیفه نور).

امام را که می دانیم، مظهر کمال غایی انسانی است و بر آن معراج که او رسیده، قلب به سر چشمه حکمت الهی اتصال دارد، پس کلام او عین حکمت است و نقص، هر چه هست، از ما است، از ما درماندگان زمین‌گیری که سخن را جز از طریق چون و چراهای عقلانی در نمی‌یابند.

هنر در منظر امام ذاتا و ماهیتا امانتدار مبارزه با دشمنان دین است و دیگر چه جای تردید آن‌جا که ایشان فرموده‌اند: هنری زیبا و پاک است که کوبنده‌ی سرمایه‌داری مدرن و کمونیسم خون‌آشام و نابودکننده اسلام رفاه و تجمل، اسلام التقاط، اسلام سازش و فرومایگی، اسلام مرفهین بی‌درد، و در یک کلمه، اسلام آمریکایی باشد. معنای این سخن این است که اگر هنری مبارزه‌جو نباشد لاجرم زیبا و پاک هم نیست.

تکلیف هنرمندان نیز با صراحت در انتهای پیام معین شده است: هنرمندان ما تنها زمانی می‌توانند کوله بار مسئولیت و امانت‌شان را زمین بگذارند که مطمئن باشند مردمشان بدون اتکا به غیر، تنها و تنها در چارچوب مکتب‌شان به حیات جاویدان رسیده‌اند. جلودار این طریق نیز، شهدایی هستند که به سوی استقلال و تحقق حقیقت کلمه «لا اله الا الله» رفتند که سرخی خونشان بر افق طلوع نشسته است و «مدعیان هنر بی‌درد» را رسوا نموده است. پس هنر در منظر ایشان عین دردمندی است و همین دردمندی است که روح زیبایی و صفا را در هنر می‌دمد.

آیا هنر مستقل از دین، بابی است که انسان را به بهشت می‌رساند؟

وظیفه‌ی انسان رسیدن به مراتب کمال انسانی است و این وظیفه‌ای است فراتر از آن که این انسان هنرمند باشد یا سیاستمدار، عالم باشد یا فیلسوف، مهندس باشد یا طبیب و ...
تعالی انسان به سوی حق یک راه وصول و عروج بیش‌تر ندارد و آن هم دین است که معنای حقیقی خویش را در ولایت می‌جوید. روح بشر برای وصول به مراتب متعالی کرامت انسانی، باید که در «عمل» از پستی‌ها و کثافات و تعلقات تنزه پیدا کند و این حکمی است کلی، که هنرمندان، فلاسفه، مهندسان و اطبا و سیاستمداران را نیز شامل می‌شود و هنرمند نیز ورای هنر خویش لاجرم انسان است. هنرمندان هم از آن لحاظ که انسان هستند، عهده‌دار این بار امانت هستند و نمی‌توانند آن را بر زمین بگذارند چه بخواهند و چه نخواهند.

هنر از حیث محتوا

هنر از حیث محتوا نوعی معرفت است. هنرمندان تنها سعی دارند که در تکنیک کار خویش مهارت بیش‌تری پیدا کنند و لکن آن‌چه در تکنیک و قالب کار هنریِ آن‌ها به مثابه محتوا اظهار می‌شود احساسات آنان است. اما آیا میان احساسات انسان و اعتقادات او هیچ نسبتی نیست؟ این توهم ناشی از یک اشتباه حکمی یا فلسفی است که در این عصر رخ داده است. دین جامع همه مراتب و مظاهر دیگر حقیقت است و رابطه‌ی آن با علوم و معارف و هنر نه عرضی، که طولی است.

«می خور که عاشقی نه به کسب است و اختیار/ این موهبت رسید ز میراث فطرتم»

در قالب این شعر، شکی نیست که معرفت شهودی هنرمند نسبت به عالم با احساسات لطیف و عارفانه نیز همراه است که در اثر هنری تجلی پیدا می‌کند. میان احساسات و عقل و اعتقادات انسان نیز در اصل و منشا، اشتراک و اتحادی است که متاسفانه در فرهنگ رایج جهانی مغفول واقع شده است.آن‌چه در هنر تجلی می‌یابد «حقیقت» است. حقیقت هنر، نوعی معرفت است که در عین حضور و شهود برای هنرمند مکشوف می‌گردد و این کشف تجلی واحدی است که از یک سوی در محتوا و از سوی دیگر در قالب هنر ظاهر می‌شود ،

اما در جست‌وجوی گریز از تعهد به این دستاویز نیز نمی‌توان توسل جست، چرا که خیال نیز حقیقتا آزاد نیست و در خاک اعتقادات و تعهدات و تعلقات آدمی پرورش می‌یابد، خواه بااراده و خواه بلااراده

هنر و وصول به حق

آزادی حقیقی تنها در عشق به خدا است و هنر آنگاه حقیقتا آزاد می‌شود که غایتش وصول به حق باشد.

«غلام همت آنم که زیر چرخ کبود/ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است»

هنر اگر برای هنر نباشد، برای هیچ چیز دیگری هم نباید باشد جز عشق به خدا، چرا که هر تعلقی جز این، وزر و وبال و غُل و زنجیری است بر " گرده " روح که او را به زمین می‌چسباند.

(این را نیز باید اذعان داشت که اگر هم توصیه و سفارش و شعار از بیرون وجود هنرمند بخواهد بر او تحمیل شود، به ناچار ذوق را خواهد کشت. تعهد هنرمند باید از باطن چشمه‌سار هنر او بیرون بجوشد نه آنکه از بیرون چون لعابی نازک از رنگ بر هنر او بنشیند. غلیان درد است که باید پیمانه وقت هنرمند را پر کند و سرریز شود در هنر او نه آنکه هنرمند بی‌آنکه دردمند باشد بخواهد ذوق خویش را در خدمت سیاست قرار دهد. هنری این‌چنین، نام هنر بر آن نچسبد و بی‌مسما است.)

هنر در گذشته

آثار هنری گذشته، هر چه که هست، کاسه و کوزه و کتاب و شمشیر و گلیم و قالی و مسجد و "مصلی" است، نه اشیائی که حد وجودی و تشخص ماهوی آن‌ها این باشد که آثاری هنری هستند و هیچ قصد و نیت و غایت دیگری در ایجاد دخالت نکرده است. در جهان آفرینش نیز طبعا هیچ چیزی موجود نیست که فقط زیبا باشد و لاغیر. زیبایی وصف است برای اشیای دیگر، نه آنکه خود نوعی وجود باشد. گل زیبا است اما نه آنکه اشیائی هم وجود داشته باشند که در پرسش از ماهیت آن‌ها، در جواب پرسش «این چیست؟» بگویند:«زیبا است.» پیش از این، همه‌ی انسان‌ها از این حق برخوردار بوده‌اند که هر که هستند، بتوانند در هنر به کمال غایی وجود خویش دست پیدا کنند نه آنکه این حق تنها مختص به جماعت هنرمندان باشد و لاغیر.

مایه اصلی هنر، عشق و عرفان است. هنر تجلی شیدایی است و شیدایی، هر چه هست، در عشق است. مسیحای عشق است که روح شیدایی در پیکر هنر می‌دمد و اگر نباشد این روحِ هنر نیز جز جسدی مرده بیش نیست و عجبا که این خلف صالح حسین بن علی«ع»، هم‌چون پدَرانش درس سیاست را نیز در مدرسه عشق آموخته است و اگر نه این‌چنین بود، کجا می‌توانست از این ظلمت‌کده‌ای که وارثان معاویه بن ابی سفیان با عقل شیطانی خود در جهان ساخته‌اند، راهی به سوی نور بگشاید؟ وقتی شیاطین کار را بدان جا می‌کشانند که دیگر همه راه‌ها را مسدود می‌نماید جز قنوط و قبول بندگی شیطان، حل مشکل تنها در ید بیضای عشق است. در کلام حضرت امام، هنر را چه در نسبت با زیبایی و عشق و صفا معنی کنیم و چه در نسبت با حکمت و عرفان، از تعهد و امانت‌داری و مبارزه جدایی ندارد.

اکنون هنر تنها به مثابه یک فعالیت جنبی و تجملی منتزع از سایر مظاهر حیات طبیعی و اجتماعی بشر وجود دارد، اگر چه هنوز هم در غالب فرهنگ‌ها، لفظ هنر را به معنای آن «وجه باقی» و یا غایت کمالی به کار می‌برند که حیات انسان در آن تعالی و تکامل می‌یابد. تنها هنر است که باقی است و جز آن هر چه هست هالک است. در آن مصرع نیز که «آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند»، حضرت حافظ (قدس سره) از صاحبان کمال و فضیلت به «ارباب هنر» تعبیر کرده است؛ آنان‌اند که فلک بر مرادشان نمی‌چرخد چرا که دنیا به اهل دنیا وفا می‌کند. همینطور لفظ هنر در این کلام بسیار زیبا که «شهادت هنر مردان خدا است» با همین معنا به کار رفته است و هم‌چنین در آن تعبیر «هنرمند فرزانه»، تنها در همین مورد است که از لفظ هنر معنای اصلی و غیراصطلاحش را مراد کرده‌اند، هنری این‌چنین، باید لاجرم ریشه در «حکمت و فرزانگی» داشته باشد. ولی در این روزگار، پیوند میان حکمت و هنر انکار می‌شود و نه تنها انکار می‌شود که اصلا بنا بر تعریف، هنرمند را با حکمت کاری نیست. هنر به ساحت احساس بر می‌گردد و حکمت به ساحت عقل! و میان عقل و احساس نیز از لحاظ منطقی پیوندی نیست، اما از آن‌سوی هنرمندان در همه مسائل عالم وجود اظهار «نظر» می‌کنند و کسی هم حق ندارد که آنان را بازدارد! اما نظرات آن‌ها چه از سر حکمت باشد و چه از سر جهل، کسی حق اعتراض ندارد و اصلا آن نظری هنرمندانه‌تر قلمداد می‌شود که با حکمت بیگانه‌تر باشد! هنر باید طریق توبه خویش را باز شناسد و به اصلی که از آن بُعد و غربت گرفته است باز گردد. ناگفته نباید گذاشت که این تفکر رایج نیز توهمی بیش نیست که هنر را چون ظرفی می‌نگرد که می تواند هر نوع مظروفی را قبول کند یا قالبی که می‌تواند در خدمت هر نوع محتوایی قرار بگیرد.

اشاراتی چند لازم در باب وظیفه هنر، حضرت ایشان فرموده‌اند که تنها هنری مورد قبول قرآن است که «صیقل دهنده» اسلام ناب محمدی «ص» باشد. هنر باید عالم وجود را از آلایش‌های نسبی و قیاسی آن‌چنان صیقل دهد که وجه باقی حق در آن جلوه‌گر شود. عشق است که حقیقتا مشکل‌گشا است و هر جا که عقل در معضلات درمی‌ماند، کار عشق آغاز می‌شود و کار هنر نیز بیش‌تر با عشق است تا با عقل.
سخن دیگری که باقی مانده آن است که حضرت امام «جُعِلتَ فِداه» زیبایی و صفا را نیز در تعهد هنر یافته‌اند و فرموده‌اند:«هنری زیبا و پاک است که نابود کننده اسلام امریکایی باشد.» یعنی که هنر اگر اهل مبارزه نباشد زیبا نیست و این تعبیر، خلاف غالب تعابیری است که دیگران در نسبت میان زیبایی و هنر گفته‌اند.
پیام این گونه پایان می گیرد که: هنرمندان ما تنها زمانی می‌توانند بی‌دغدغه کوله بار مسئولیت و امانتشان را زمین بگذارند که مطمئن باشند مردمشان بدون اتکای به غیر و تنها و تنها درچارچوب مکتب‌شان به حیات جاویدان رسیده‌اند و هنرمندان ما در جبهه‌های دفاع مقدس‌مان این‌گونه بوده‌اند تا به ملکوت اعلاء شتافتند و برای خدا و عزت و سعادت مردم‌شان جنگیدند و در راه پیروزی اسلام عزیز تمام مدعیان هنر بی‌درد را رسوا نمودند و این «درد» امری فراتر از آن است که انسان هنرمند باشد یا عالم و سیاستمدار ... . آنان را که در جست و جوی حق‌اند، همین یک سخن کافی است.

جمع اضداد

هـــنر(فرهنگی و زیبا شناختی) به ذات استعدادی ست بالقوه که اگر در راهی ظلمانی از آن استفاده شود یک جامعه را به انحطاط و نابودی خواهد کشاند و اگر در راهی الهی مورد استفاده قرار بگیرد چنان ضریبی به ساختار جامعه می دهد که روند ترقی آن قابل قیاس با قبل از آن نیست. از بیان مقام معظم رهبری نیز این بر می آید که پرداخت صحیح به کار فرهنگی و مسائل فرهنگی می تواند درمانگر مسائل کلان کشور باشد.[۷۵/۰۹/۲۰]

و از آنجایی که پیشرفت جامعه از این مسیر می گذرد باید دانست که سلاح های مورد استفاده در بحث فرهنگ چیست و کدامشان کار ساز تر است. پیشتر در خصوص بهترین و نافذ ترینشان از دیدگاه عقلی و معرفتی اشاره کردیم؛ بله، مقصود ما هنر است. این هنری که هم ساختار بومی همچون ادبیات، شعر و موسیقی را در بر می گیرد و هم ساختار غیر بومی سینما، تاتر و ... را دارد، باید در خدمت مفاهیم انقلاب قرار گیرد تا بتواند در شبکه صحیح آبیاری معنوی افکار مردم قرار گیرد.

با مطرح کردن این سوال که هنر چگونه می تواند در چنین شبکه ای جای داشته باشد؟

شاید بتوان آن را ملموس تر تعریف کرد. هر ملتی به واسطه وجود روابط اجتماعی و گفتمان مشترک رشد و پیشرفت، دارای آرمان و خواسته ای میشود که اغلب توصیفی انتزاعی دارد تازه اگر بخواهیم از این مطلب گذر کنیم که مثلا اگر آرمان ملت ما ایران قوی ست، تعریف و توصیف این آرمان در ذهن افراد متفاوت است و صرفا با قراردادی همه به آن نامی مشترک می دهند.

چطور می شود آن توصیف درست و حقیقی از آرمان را نشان داد؟

از مجرای فرهنگ که بهترین نمایش دهنده آن هنر است. هنر می تواند آن آرمان را قابل تجسم کند؛ حال اگر از جنبه های مختلفی چون تصویر سازی، داستان نویسی، اشعار و موسیقی، فیلم و ... برای تجسم همین آرمان ایران قوی استفاده شود؛ خواهید دید که مردم فوج فوج به این مسیر می پیوندند. در اینجا باید به تکنیکی رسانه ای_ هنری اشاره کنم.

یکی از حالت های تکنیک تکرار همین رساندن پیام از درگاه های متفاوت به سمع و فکر مخاطب است که تاثیر گذاری را چند برابر می کند و مخاطبی که با حالت های مختلف یک پیام را دریافت کرده به نوعی پذیرای آن تفکر می شود و البته که از این تکنین همان طور که در راه الهی می توان استفاده کرد، هم اینک جبهه ظلمانی آن را به بهترین وجه انجام می دهد. یک کار زمانی اعلا می شود و دارای ارزش معنوی که هنر را به کار بگیرد. بعضی خواسته ها نیز مغفول مانده و یا چون کار صحیحی روی آن انجام نشده همین قشر فعال فرهنگی نسبت به آن دلسرد می شوند و حتی آن را چون سقوطی می بینند که تا قبل از این هر آن کسی که به سراغش رفته، سر شکسته از آن باز گشته.تفکری منعطف اما، با پذیرش شکست،در صدد شناخت بر می آید تا آن شعار که بر آمده از یک خواسته است را احیا کند و این احیا میسر نمی شود مگر با رفتن به سوی ابزار هنری. نزدیک ترین مثال آن سرود هایی ست که در دهه فجر پخش می شود. حتی اگر افراد جامعه شناخت اندکی از آرمان های انقلاب داشته باشند اما با شنیدن سرود ها همراه با یادآوری خاطرات، مطالبی هم به ذهنشان می آید. جامعه فرهنگی نیازمند دریافت محتوای هنری ، فکری ست و از این رو باید با فهم ذائقه مخاطب(که بخش بعدی به آن می پردازیم).این دید را با ارائه محتوا به قدری تربیت کرد که در نهایت دارای یک آرزوی فرهنگی مشترک شوند.

همان طور که در شماره اول یابش گفتیم فضای فرهنگ همچون هوا سیال است ...

و باید آن را به شکلی مدیریت کرد که تمامی جامعه را در بر گیرد چرا که ممکن است فرد تنها برای تامین نیاز شخصی از روی دلتنگی رو به هنر، شعر و موسیقی بیاورد اما این ما هستیم که فضای حقیقی را باید دریافته و جامعه ایرانی را که به صورت طبیعی فرهنگی ست به یک جامعه بالفعل فرهنگی برسانیم تا از صرفا خواست آرزوی فرهنگی به یک فعلیت برسد و پیام خود را در پس لطافت موثر بر قلب و روح ،به او برسانیم؛ هرچند که فرد توجهی به آن نکرده باشد اما باعث توانمندی او می شود؛ به عنوان مثال مردم ما کتاب خوان نیستند و این مسئله یک نقص است؛ با ترویج فرهنگ کتابخوانی و همراهی ابزار هنری می توان این مسئله را برطرف کرد. در بیان مقام معظم رهبری نیز به دو نکته مرتبط باید اشاره کنیم.

اول در بحث دربرگیری و مخاطب هدف که می فرمایند: ((... یعنی همه آحاد مردم را در کشور، از نسیم فرهنگی برخوردار کردن و از امکان بهره فرهنگی متمکن کردن_ باید همه بتوانند استفاده فرهنگی بکنند. بسیاری از افراد، خودشان نمی دانند که محتاج کتاب و مطبوعات و محتاج شنیدن شعر و دیدن انواع و اقسام هنر و جلوه های هنری هستند. اصلا خودشان هم توجه ندارند. مثل انسانی که توجـه ندارد که به ویتامین، به پروتئین و به غـذای مـخصوصی احتیاج دارد. طبیعی است کـه باید برایش فـراهم کنند.)[۷۵/۰۶/۲۸]

و نکته بعدی که در خصوص حُریَّت بیان حقیقی فرهنگ می فرمایند: ((روشن کردن و تبیین فرهنگ اسلام، با همان وسعتی که مفهوم و معنای فرهنگ دارد باید اتفاق بیفتد. دور از انحراف، دور از خرافه گرایی، دور از تنگ نظری و جمود(خشکی ذهنی و انعطاف ناپذیری)، دور از ملاحظه کاری وترس از این و آن؛ که حالا مثلا در دنیا این طور است.)) [۷۱/۰۵/۰۵]

آری اگـرها...

در بخش های قبلی چند کلمه گفته شد که جای صحبت بیشتری دارد:
مخاطب، مدیریت فرهنگی، انعطاف پذیری، آحاد مردم ، ابزار هنری

این کلمات را در گوشه ای از ذهن خود به خاطر بسپارید چون قرار است به آن ها برگردیم. یکی از ارکان مدیریت فرهنگی ایجاد تفکر در اقشار جامعه است و بدا به حال آن جامعه ای که مدیریتی در آن نباشد تا قوه تفکر را ایجاد کند. این مطلب با مثالی که از بیانات حضرت آقا برداشت شده است عینی تر خواهد شد: ((بینید این نقش فرهنگ است. فرض بفرمایید ما یك جوان را وادار کنیم که ورزش کند، جسم خود را قوی کند، توانایی های فراوان جسمانی به خود بدهد دارای اندام قوی، سالم، رشید، زیبا و با استعدادهای فراوان باشد، لیکن قدرت تفکر به چنین کسی ندهیم، چنین فردی را در نظر بگیرید و بینید این آدم باهمه زور و قدرت جسمانی و زیبایی هایی که در جسم او وجود دارد، به خاطر ضعف فرهنگی، چطور به راحتی در تسخیر انسانهایی قرار می گیرد که دارای فکر بهترو تربیت بیشترند و همه این خیراتی که در جسم او هست، عملا در اختیار دیگران قرار می گیرد و برای خود او نفعی ندارد، ملتی که به جنبه های گوناگون حیات اوتوجه شود؛ یعنی علم او ـ البته خود علم هم، جزو فرهنگ است، لیکن من الان،فرهنگ به معنای خاص را مطرح میکنم فناوری او، بهداشت، ثروت، پیشرفتمادی، قدرت و تسلط سیاسی او، همه اینها تأمین شود، اما در داخل این کشور فرهنگ، رشد و گسترش نداشته باشد، شبیه همان انسان است.))[۷۵/۰۶/۲۸]

حـال به این مسئله می رسیم که چگونه باید مخاطب را جـذب کـرد و اساسا مـخاطب کیست؟ چـند دسته دارد؟ و مـواجـه مـا چیست؟

آری اگر ما به شناخت این موارد برسیم قسمت اعظمی از ابهامات تاثیر گذاری فعالیت ها برای قشر مورد هدف حل خواهد شد.

با ذکر و توضیح یک مثال به سوالات پاسخ خواهیم داد. تمامی ما قائل به این هستیم که فرهنگ مقاومت زمینه ای در تاریخ ایران زمین دارد و این مسئله به صورتی ناخودآگاه در تفکر آحاد مردم جامعه وجود دارد، با کم و بیش تفاوت هایی که پیشتر گفتیم با اسمی قراردادی می گویند بله، ما به ایران قوی اعتقاد داریم؛ اما ابعاد مختلف آن و عملکردی که از مردم جامعه توقع می رود در سطح مطلوبی قرار ندارد. ابتداً باید توسط فعالین فرهنگی اصل مفهوم فرهنگ مقاومت و تاریخچه آن بررسی و فهم شود سپس با ابزار های هنری پیام حقیقی بر دل و جان جامعه تزریق شود. مشکل دقیقا از بعد اینجا پیش می آید؛ این که بازخورد مورد توقع ما حاصل نشده و از صد درصد نهایت به ده درصدِ تاثیر روی مخاطب می رسیم.

شاید از بهترین ابزار ها هم استفاده شده باشد، اما وجود حلقه ای مفقوده ما را فیتیله پیچ کرده و انگزه را در ما می خشکاند. آری، اینجاست که شناخت شما از مخاطب و تشخیص ذائقه آن می تواند چند قدم بیشتر شما را حرکت دهد. با بررسی مخاطبان علایق و واکنشات آنان را به صورتی میانگین بررسی می کنید و سپس با برگشت به دسته بنده مخاطبان به برنامه ریزی می پردازید. به بیان برخی با سه تا بیش از پنج گروه مخاطبان رو به رو هستیم؛ اگر به توصیفی ساده تر بیان کنیم پنج دسته وجود دارد:

۱. مخاطبی که نمیبیند و رد می شود.
۲. مخاطبی که میبیند و رد می شود.
۳. مخاطبی که میبیند و به فکر می افتد.
۴. همان دسته سوم است که سوال برایش ایجاد شده و سوالش را از شما می پرسد.
۵. مخاطبی که سوال پرسیده، مطالب دریافتی اش را با اطرافیان خود در میان می گذارد.

توجه داشته باشید که مواجه ما با مخاطبان الزاما از دسته اول یا دوم شروع نمی شود و برخورد ما نیز با هر کدام آنان باید متفاوت باشد؛ چرا که در نتیجه هر کدام آنان دستآورد فرهنگی متفاوتی قرار دارد. ذائقه و مخاطب شناسی بخش اول بوده و بخش دوم در صورت نیاز تغییر ذائقه و همچنین دسته مخاطبان است که مترقی شده و میزان اثر گذاری شما افزایش یابد. نکته ای دیگر در خصوص مخاطبان گروه بندی های اعتقادی آنان است که در بخش ذائقه شناسی آنان جای میگیرد و نباید فراموش کرد که در صورت وجود قشر مذهبی و معتقد نباید تمرکز فعالیت های فرهنگی تنها منحصر آنان بوده و از قشر خاکستری غافل شد. این در واقع محدود کردن خوده تشکل بوده و از جامعیت آن می کاهد؛ لزا این مهم مطرح است که برای مدیریت فرهنگی باید شناخت و نکته سنجی ، برنامه ریزی، صبر و انعطاف پذیری در الویت کار باشد.

ابهامات و حفره های دیگری نیز در بحث مدیریت فرهنگی وجود دارد که در شماره بعدی یابش به آن خواهیم پرداخت و البته مسئله ای دیگر از ریشه های فرهنگی را مورد بررسی قرار خواهیم داد...

مقام معظم رهبری:

همه ابزارهای لازم هست، اما آن هنر برنده تیزی که امروز بتواند این ابزارها را سرهم کند و سوار کند و این ظرف را از محتوای فرهنگی این انقلاب پر کند و ارائه بدهد؛ این را ما نداریم. این مشکل بزرگ کار ماست و به این به شدت نیازمندیم و باید دنبالش باشیم. [۶۵/۱۰/۲۷]

